هو العلیم

کیفیت نزول حقیقت علم در مجاری عالم وجود

شرح حدیث عنوان بصری ـ علم و معرفت ـ جلسه ۲۳

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ

وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين

حقيقت علم در كلام امام صادق عليه‌السّلام

فقالَ:

«يا أبا عَبد اللَه! لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ؛ إنّما هو نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللَه تَبارك و تَعالى أن يهديه. فَإن أرَدتَ العِلمَ فَاطلُب أوّلًا فى نَفسِك حَقيقةَ العُبودية، و اطلُبِ العِلمَ بِاستِعمالِه، و استَفهِمِ اللَه و يفهِمك.»

امام صادق عليه‌السّلام به «عنوان بصرى» مى‌فرمايند: تصور نكن علم به فراگيرى بعضى محفوظات يا رسيدن به بعضى نتايج علوم رسمى و

ظاهری است، بلکه علم نوری است که خداوند آن را در قلب هرکه بخواهد او را هدایت کند، قرار می‌دهد.

مراد از نور علم در تشبیه با نور مادی

حال چرا امام صادق علیه‌السّلام نسبت به علوم رسمی، علم اطلاق نمی‌کنند و علم را نور که به معنای انکشاف واقع است می‌دانند؟ واقع چیست و از چه‌مقوله‌ای است؟

تصور ما از نور، جرقه‌های ظاهری در حالات از باب تشبیه معقول به محسوس است. تصور می‌کنیم وقتی امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید در دل انسان نور و روشنایی پیدا می‌شود شبیه چیزی است که در عالم حس برای انسان حاصل می‌شود؛ منظور این نیست. اطلاق نور بر نور مادی نیز به لحاظ ظهور و روشنایی و غیر مبهم بودن است. فردی که وارد اتاق تاریکی می‌شود، چون حقایق برای او مخفی و مجهول است با همه اشیاء موجود در آن برخورد و تصادم پیدا می‌کند، چون در این اتاق حقایق برای او مجهول و مخفی است؛ امّا وقتی چراغ را روشن

می‌کند، بین انسان و سنگ، بین جاندار و غیر جاندار فرق می‌گذارد، چون نور وجود دارد و همه حقایق خارجی برای او واضح و مشخص شده است.

حکایت مثنوی در منشأ عدم شناخت فیل هندوستانی

حکایت مثنوی در عدم شناخت فیل به جهت ظلمت و نبودن نور

در مثنوی آورده است که فیلی را از هندوستان آورده بودند و مردم به تماشای آن رفتند. هرکسی عضوی از اعضای آن حیوان را در تاریکی لمس کرد، و وقتی بیرون آمد تعریف متفاوتی ارائه داد. از آنجا که نور وجود نداشت تعاریف و برداشت‌ها نیز متفاوت بود: یکی فیل را به شکل ناودان، دیگری به شکل بادبزن و یکی هم به‌شکل ستون حس کرده بود.[1] مولانا می‌فرماید:

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر سوم.

پیل اندر خانه تاریک بود ❊❊❊ عرضه را آورده بودَندَش هُنود

از برای دیدنش مردم بسی ❊❊❊ اندر آن

در کف هرکس اگر شمعی بُدی *** اختلاف از

ظلمت همی شد هرکسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود *** اندر

آن تاریکی‌اش کف می‌بِسود

آن یکی را کف به خرطوم اوفتا *** دگفت

همچون ناودان است این نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید *** آن بر

او چون بادبیزن شد پدید

آن یکی را کف چو بر پایش بسود *** گفت

شکل پیل دیدم چون عمود

آن یکی بر پشت او بنهاد دست *** گفت

خودْ این پیل چون تختی بُدَست

همچنین هریک به جزوی که رسید *** فهم

آن می‌کرد هرجا می‌شنید

از نظرگه، گفتشان شد مختلف *** آن یکی

دالش لقب داد این الف

در کفِ هرکس اگر شمعی بُدی *** اختلاف

از گفتشان بیرون شدی

گفتشان بیرون شدی[1]

نتیجه آنکه چون هرکسی با برداشت‌های متفاوت خود به قضایا نگاه می‌کند، واقعیت‌ها متفاوت می‌نماید، نه اینکه آنچه هست متفاوت است. بنابراین، راه وصول به واقعیت آن است که انسان در قلب خود نور و ملاک برای تشخیص حق و باطل را داشته باشد.

عدم امکان اشتباه و پشیمانی در صورت وجود نورِ علم

اگر نور وجود داشته باشد امر مشتبه نخواهد شد. فردی که نور دارد از آنجا که از اوّل درست تشخیص داده، دیگر سال‌ها در راهی حرکت نمی‌کند که بعد پشیمان شود؛ امّا کسی‌که نور ندارد چون از اوّل نور نداشته، آن‌قدر به بیراهه می‌رود و عمر خود را تلف می‌کند تا به بن‌بست برسد و آن‌وقت با خود می‌گوید: عجبا! ما در این چند سال به دنبال چه کسی و در چه راهی و چه مطالبی بودیم؟!

کسی‌که نور دارد، از آنجا که نورانی است حتی

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر سوم.

یک روز را هم به بیراهه نمی‌رود و هنگامی که خدمت مرحوم آقای حدّاد و مرحوم علّامه طباطبایی می‌رسد، از همان لحظه اول می‌شناسد که این مرد، مرد حقّ است. میزانِ چنین فردی به‌واسطه حقّ می‌گردد و شاهین ترازویش در اعتدال قرار می‌گیرد؛ امّا بقیه به ظاهر خصوصیات‌و حالات افراد نگاه می‌کنند و سرمست به دنبال او حرکت می‌کنند و ناگهان به بن‌بست می‌رسند.

بر این اساس است که می‌فرمایند باید ملاک و شاغولِ نور را در دست داشته باشید و به عبادات اشخاص نگاه نکنید که با توجه به این وسائط نمی‌توانید به واقعیت و حقیقت برسید.

روایت شگفت‌انگیز امام سجاد علیه‌السّلام در اصناف مدعیان تربیت و معیار شناخت ولی خدا

در کتاب شریف معاد شناسی روایتی در این معنی که نباید به عبادت و رفت‌وآمد فرد در بین مردم و حُسن سلوک و رفتار شخص نگاه کرد که امکان ظاهرسازی و فریب در تمام این موارد وجود دارد،

نقل شده است. امام سجاد علیه‌السّلام در این روایت می‌فرمایند:

إذا رَأیتُم الرَّجُلَ قد حَسُنَ سَمتُهُ و هَدیهُ و تَماوَتَ فی مَنطِقِهِ و تَخاضَعَ فی حرَکاتِهِ، فَرُوَیدًا لا یغُرَّنَّکُم! فَما أکثَرَ مَن یعجِزُهُ تَناوُلُ الدّنیا و رُکوبُ الحرامِ مِنها لِضَعفِ نیتِهِ و مَهانَتِهِ و جُبنِ قلبِهِ. فَنَصَبَ الدّینَ فَخًّا لَها فَهو لا یزالُ یختِلُ النّاسَ بِظاهِرِهِ فإن تَمَکَّنَ مِن حرامٍ إقتَحَمَه.

وإذا وَجَدتُمُوه یعِفُّ عنِ المالِ الحرامِ فَرُوَیدًا لا یغُرَّنَّکُم! فإنَّ شهَواتِ الخَلقِ مختلفةٌ؛ فَما أکثرَ مَن ینبو عنِ المالِ الحرامِ و إن کَثُرَ و یحمِلُ نفسَهُ علی شَوهاءَ قبیحَةٍ فَیأتی مِنها مُحَرّمًا.

فإذا وَجَدتُمُوه یعِفُّ عن ذلك، فَرُوَیدًا لا یغُرَّنَّکُم حتّی تَنظُروا ما عُقدَةُ عقلِهِ؛ فَما أکثَرَ مَن تَرَکَ ذلك أجمعَ ثُمَّ لا یرجِعُ إلی عقلٍ مَتینٍ، فیکونُ ما یفسِدُ بجَهلِهِ أکثرَ مِمّا یصلِحُهُ بِعَقلِه.

فإذا وَجَدتُم عَقلَهُ مَتینًا فَرُوَیدًا لا یغُرَّکُم حتّی تَنظُروا أ مَعَ هَواهُ یکونُ علی عقلِهِأم یکونُ مع عقلِهِ علی هواه، و کیفَ محبّتُهُ للرّئاساتِ الباطلة و زُهدُهُ فیها؛ فإنّ فی النّاسِ

مَن(خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ)؛[1] يترُكُ الدّنيا لِلدّنيا و يرى أنَّ لَذَّةَ الرِّئاسةِ الباطلةِ أفضلُ مِن لَذَّةِ الأموالِ و النِّعَمِ المُباحةِ المُحَلَّلةِ، فيترُك ذلك أجمَعَ طَلَبًا لِلرّئاسةِ حتّى(وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ)[2] فَهوَ يخبِطُ خَبطَ عَشواءَ يوقِدُهُ أوّلَ باطلٍ إلى أبعَدِ غاياتِ الخَسارةِ. و يمِدُّهُ ربُّهُ بَعدَ طَلَبِهِ لِما لا يقدِرُ عليه فى طغيانِه؛ فهوَ يحِلُّ ما حَرَّمَ اللهَ و يحَرِّمُ ما أحَلَّ اللهَ، لا يبالى ما فاتَ مِن دينِهِ إذا سَلِمَت لهُ الرّئاسةُ الّتى قَد شَقِى مِن أجلِها. فأولئكَ الّذينَ(غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ)[3] (وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً).[4] ولكنَّ الرَّجُلُ كلَّ الرّجُلِ نِعمَ الرَّجُلُ هوَ الّذى جَعَلَ هَواهُ تَبَعًا لأمرِ اللهِ و قُواهُ مَبذولَةً فى رِضَى اللهِ، يرَى الذُّلَّ مع الحقِّ أقربَ إلى عِزِّ الأبَدِ مِنَ العِزِّ فى الباطلِ. و يعلَمُ أنَّ قليلَ ما يحتَمِلُهُ مِن ضَرّائِها يؤَدّيهِ إلى دوامِ النّعيمِ فى دارٍ لا تَبيدُ و تَنفَدُ؛ و أنَّ كثيرَ ما يلحَقُهُ مِن سَرّائِها إنِ اتَّبَعَ هَواهُ يؤَدّيهِ إلى

---

[1] سوره حج (٢٢) آيه ١١.

[2] سوره بقره (٢) آيه ٢٠٦.

[3] سوره فتح (٤٨) آيه ٦.

[4] سوره احزاب (٣٣) آيه ٥٧.

عذابٍ لا انقطاعَ لهُ و لا يزولُ. فذلكم الرّجُلُ نِعمَ الرَّجُلُ، فَبِهِ فتَمَسَّكوا و بِسُنّتِهِ فَاقتَدوا و إلى ربِّكم فَتَوَسَّلوا؛ فإنَّه لا تُرَدُّ لهُ دعوَةٌ و لا يخَيبُ لهُ طَلِبَةٌ.

«اگر مردی را ببینید که طریقه و روش او نیکوست و گفتار خود را آهسته و آرام نموده و سخن خود را ضعیف و ملایم نشان دهد و در کارها و حرکاتش خود را خاضع و فروتن جلوه دهد، فوراً به او گرایش پیدا نکنید! دست نگاه دارید، توقف کنید که شما را گول نزند؛ زیرا چه‌بسیار کسانی هستند که به‌علت سستی نیت و پستی هویت و ترسو بودنِ دلشان از رسیدن به دنیا و ارتکاب کارهای حرام عاجز مانده‌اند. و بدین‌جهت دین را دام وصول به دنیا و وسیله صیدِ وصول به مادیات و شهوات قرار می‌دهند؛ مردم را به ظاهر آراسته خود می‌فریبند و چنانچه به چیز حرامی دست یابند با تمام مشقت و تکلف خود را بدان می‌رسانند و دست می‌آلایند.

و اگر دیدند که آن مرد از مال حرام اجتناب می‌ورزد و دست بدان نمی‌آلاید، پس باز صبر کنید و در گرایش به او مبادرت نکنید که شما را فریب ندهد! چون خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مردم

مختلف است؛ زیراکه چه‌بسیاری از مردم از به‌دست‌آوردن مال حرام گرچه فراوان باشد دوری می‌کنند، ولیکن اراده خود را از راه زنا و اعمال شنیعه باز نمی‌دارند، و نفس خود را بر ورود بر یک زن زشت کریه‌المنظَر فرود آورده و از راه حرام با او آمیزش می‌کنند.

و اگر آن مرد را چنین یافتید که از این عمل زشت هم دوری می‌کند، باز شکیبا باشید و در گرایش به او شتاب نکنید، که مبادا شما را گول زند! تا خوب بنگرید که گِرِه و بستگی عقلانی او چطور است و مرکز تصمیم‌گیری تفکیری او چگونه است؛ چون بسیاری از مردم هستند که از روی‌آوردن به دنیا و ارتکاب محرمات و وصول به اموال حرام و اعمال آمیزشی جنسی خودداری نموده و عفت به‌خرج می‌دهند، ولیکن دارای عقل متین و فکری استوار نیستند و بنابراین مفسده کارهایی را که انجام می‌دهند بیش از مصلحت آن است، چون بر پایه جهالتی که دارند مفسده‌ای می‌آفرینند بیشتر از مصلحتی که پدیده عقل و درایتشان است.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید، باز زود اقدام بر پیروی و تبعیت نکنید! تا آنکه او را بنگرید که آیا با هوای نفس خود متحد شده و علیه عقلش قیام کرده است و یا آنکه با عقلش متحد شده و باهم علیه هوای نفس امّاره به‌پا خاسته‌اند. و دیگر ببینید که آیا نسبت به ریاست‌های باطله دنیویه اشتیاق و رغبت دارد یا آنکه بی‌رغبت و میل است؛ چون در میان توده مردم افرادی یافت می‌شوند که هم دنیا و هم آخرت، هر دو باخته‌اند؛ دنیا را برای‌وصول به دنیا ترک گفته‌اند و پنداشته‌اند که لذت ریاست‌های باطل از لذت اموال حرام و نعمت‌های مباح و حلال بیشتر است، و بنابراین برای نیل به ریاست‌های باطل از همه اینها گذشته‌اند. و اگر به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! مقام خودخواهی و عزت کاذب، او را به گناه می‌کشد پس جهنم برای او بس است و حقاً بد محلّ آرامشی است. این چنین فردی چون آدم یک‌چشمی، پیوسته در امور بدون بصیرت و درایت است و اولین گامی که به باطل بردارد، او را به آخرین مراتب خسران و زیان می‌کشاند. و پس از آنکه نمی‌تواند به منویات خود برسد، پروردگارش او را

در طغیان و سرکشی ممتد می‌برد؛ و در این صورت آنچه را که خدا حرام کرده است حلال می‌شمرد و آنچه را که خدا حلال کرده است حرام می‌شمرد. و اگر ریاست باطلش که به‌دنبالش می‌رود و برای وصول به آن خود را به مهالک انداخته و به شقاوت رسانده است سالم بماند، باکی در از بین رفتن دینش ندارد؛ پس این افراد کسانی هستند که خدا بر آنها غضب نموده و به آنان صَلای دورباش زده و عذاب ذلّت‌آمیز و تحقیرانگیز برایشان مهیا ساخته است.

ولیکن مرد، تمام مرد، نیکومرد آن کسی است که هوای نفس و درخواست خود را تابع امر خدا نموده است و قوای خود را در راه رضای خدا مبذول داشته است؛ و ذلت را با وجودِ داشتن حق، به عزت ابدیه نزدیک‌تر می‌یابد از عزتی که با باطل به‌دست می‌آید. و به‌یقین می‌داند که گرفتاری‌های کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمل می‌کند، او را به دوام نعمت‌های ابدیه خداوند در بهشتی که خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید؛ و نیز می‌داند که اگر از هوای نفس امّاره خود پیروی کند، بسیاری

خوشی‌هایی که در دنیا می‌برد او را به عذاب ابدیه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید.

پس بنابراین بدانید که مرد تمام عیار چنین مردی است، مرد نیکو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسک کنید! و به رویه و منهاج‌و سیره او اقتدا نمایید! و به‌وسیله او به‌سوی پروردگارتان متوسل شوید! چون درخواست و دعای او رد نمی‌شود و طلب و خواهش او دچار حرمان نمی‌گردد.»[1]

سخن جذاب، ارتباط خوب، حسن سلوک و علم و اطلاعات، همه وسائط و ادواتی است که یک شخص باید برحسب موقعیتش برای نفوذ در دل یک طیف داشته باشد، ولی اینها فایده ندارد؛ لذا امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند:

«لَیسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ یقَعُ فی قلبِ مَن یریدُ اللّه تبارك و تعالی أن یهدِیهُ.»

شرح و تفسیر آیه أنزل مِنَ السّماءِ ماءً فَسالَت أودِیةٌ بقَدَرِها

---

[1] معادشناسی، ج ۷، ص ۳۱۷، به نقل از الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

آیه ذیل، مسائل و جریاناتی را که در عالم دنیا اتفاق می‌افتد، بسیار عجیب، باز و روشن می‌کند؛ می‌فرماید:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ).[1]

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد و هر وادی و محلی به‌اندازه ظرفیت خودش از آن بهره‌مند و پر گردید. در اثر جریان سیل، بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشانید. و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می‌دهند و آتش را بر آن مشتعل می‌کنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود. خداوند این‌چنین حقّ و باطل را در هم می‌آمیزد؛ پس کف به‌مرور زمان از بین می‌رود و نابود می‌شود، ولی آنچه‌برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند در روی زمین باقی می‌ماند؛ خداوند این‌طور مثل‌هایی می‌زند.»

---

[1] سوره رعد (۱۳) آیه ۱۷.

این آیه دقیقاً حقیقت توحید را در تمام مظاهر کثرت می‌نمایاند و می‌فرماید: کف و حباب سیل مدت کوتاهی بر روی آن قرار می‌گیرد و اگر بعد از یک ساعت انسان نگاه کند دیگر کفی نمی‌بیند و همه از بین می‌رود؛ اما خود آب در جای خود باقی است.

علوم مختلفی مثل طبابت، ریاضیات، شیمی، هَندَسه و معماری نیز در این عالم وجود دارد و از هرکدام اینها کاری برمی‌آید که از دیگری برنمی‌آید؛ اما این علوم یک جنبه ظاهری و علمی دارند.

این علوم، در جنبه ظاهری با یکدیگر تفاوتی ندارند. علم طبابت، مسئولیت تشخیص مرض و مداوای آن را دارد و به‌تجربه که مبنای این علم است ثابت گردیده که چه دارویی برای درمان چه مرضی مناسب و مفید است. علم فقه، مسئولیت بیان افعال مکلّفین را از حیث حلال یا حرام، مستحب یا مکروه بودن عهده‌دار است. علم فلسفه، مسئولیت شناخت واقعیت و حقیقت وجود و هستی را دارد و به پاسخ از اینکه آیا ماهیت اصیل است یا وجود، ارتباط بین مخلوق و خالق به چه کیفیتی است، خالقی که مجرد است چطور مخلوق مادی دارد، چه پیوندی بین ماده

و مجرد برقرار است، می‌پردازد. خلاصه آنکه هر علمی متکفل کار منحصر به خود می‌باشد و این همان (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً) است.

علومی که بر انسان نازل می‌شود، از ناحیه خداوند است. کسی نمی‌تواند بدون وجود حافظه، استعداد، حدّت ذهن و امکانات خارجی، و نیز با وجود موانع خارجی چیزی یاد بگیرد. فرضاً اگر کسی آمادگی کامل داشته باشد ولی کتاب و استاد نداشته باشد باز فایده ندارد؛ همه این شرایط و توفیقات برای انسان از مبدأ اول و ملأ اعلی می‌آید و این همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) می‌باشد.

علم طبّ و پزشکی حقّ و صحیح است و در آن شکی وجود ندارد؛ زیرا این‌علم به نتیجه رسیده است، گرچه نسبت به آن مقداری که هنوز دست نیافته میلیون‌ها فرسنگ فاصله دارد.

کلام مرحوم علامه طهرانی در عجز بشر از وصول به تمام واقعیات در علم طب

روزی بنده در بیمارستان خدمت مرحوم والد عرض کردم: «آقا! به‌نظرم علم پزشکی نسبت به

واقعیات وجود انسان یک‌درهزار هم نرسیده است.»

ایشان فرمودند: «یک‌درمیلیون نرسیده است!»

اخبار مرحوم انصاری از تأثیر شگفت علفی بی‌مقدار در درمان بیماری‌ها

مرحوم آقای انصاری روزهای جمعه با دوستانشان به بیرون همدان می‌رفتند و عصر برمی‌گشتند. روزی مرحوم آقای بیات[1] رحمة اللّه علیه یار غار و از دوستان قدیم و ملازمین ایشان در حضور بنده به مرحوم آقا می‌گفتند:

با مرحوم آقای انصاری از کنار جوی آبی می‌گذشتیم؛ علفی کنار جوی آب بود. ایشان با پایشان به علف زدند و گفتند: «فلانی، این علف درمان هفتاد مرض غیرقابل‌علاج است، اما مصلحت الهی تعلق نگرفته مردم از آن اطلاع پیدا کنند؛ چون کار عزرائیل کساد می‌شود!»

عمر طولانی امام زمان علیه‌السّلام براساس علم است نه اعجاز

---

[1] خداوند به ایشان توفیق داد و عنایتش شامل حال شد و الحمدلله با دست پر از این دنیا رحلت نمودند.

اینکه امام زمان علیه‌السّلام هزاروچهارصد سال عمر دارند، به اعجاز نیست؛ حضرت به این علوم اطلاع و اشراف دارند و استفاده می‌کنند! من‌باب‌مثال در هنگام‌خستگی از غذایی استفاده می‌کنند که دیگر هیچ نیازی به إعمال قوّه ولایی و خروج از قوانین طبیعی نباشد، و این امری ساده و بدیهی است که اگر ما یک‌صدم آن را بدانیم، عمر نوح می‌کنیم.

بنابراین واقعیت یک علم عبارت است از جرقه‌هایی که در ذهن یک پژوهشگر در حین تحقیق وارد می‌شود و او را به یک مرتبه بالاتر می‌رساند. این جرقه و نقطه وصلِ یک مرتبه به مرتبه بالاتری که به ذهن احدی خطور نکرده، همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) است؛ «ما آب را از آسمان فرو فرستادیم.»

آب، همان جرقه‌های ذهنی مکتشفین برای صعود به یک مرتبه بالاتر و انکشاف یک پدیده است، و نیز (فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها) همان ذهن افراد به مقدار پر شدن از آن جرقه می‌باشد. منشأ در عبارات: «این حکم و فتوا را استنباط کردیم و به این

نتیجه رسیدیم»، همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها) می‌باشد که ظروف هر یک از فقهاء و فلاسفه را براساس مراتبشان سیراب می‌نماید.

اما نکته مهم این است که انسان از حقیقت در ورای این نزول غافل است؛ مثلًا به طبیب مراجعه می‌کند و او شرح می‌دهد که علم پزشکی راه درمان این بیماری را پیدا و ثابت کرده است و برآن اساس نسخه می‌دهد و فرد درمان می‌شود، ولی او با خود می‌گوید طبیب باتجربه‌ای است که مرا درمان کرد و دیگر این حقیقت که خدا در مغز پزشک انداخته که آن دارو را بنویسد، ناپیداست.

ما زَبَدِ روی آب و کارهای خارجی را می‌بینیم و از آنچه در باطن زَبَد در جریان است، غافلیم. لذا حمد و ستایش و شکر و لطف خود را سزاوار طبیب و مهندس می‌دانیم، و در تقدیرها از لطف طبیبی که والده ما را از مرگ حتمی نجات داد و یا مهندسی که فلان ساختمان را برای ما ساخت، تشکر می‌کنیم.

«مرگ حتمی» کدام است و این حرف‌ها چه معنایی دارد؟! مگر عزرائیل دست‌روی دست گذاشته است؟! بنابراین در واقع توجه به‌سمت زبد

و حباب و پُف و خاروخاشاک رفته است؛ حبابی که نشان می‌دهد بزرگ است و به این‌طرف و آن‌طرف حرکت می‌کند، ولی در داخل آن فقط هواست و با یک سوزن از بین می‌رود؛ لذا می‌فرماید: (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً).

حال که این‌طور است، خداوند هم این طبیب را به‌حال خود رها نمی‌کند و خود او را به بیماری مبتلا می‌کند تا اگر می‌تواند خودش را درمان کند.

حکمت ابتلای ابن‌سینا به بیماری قولنج

میزان نبوغ ابن‌سینا در امر طبابت (ت)

ابن‌سینا بزرگ‌ترین طبیب نابغه بود[1] و از میان جمیع امراض نسبت به درمان ناراحتی قولنج[2] تبحر

---

[1] نقل است که ابن‌سینا نه‌تنها با گرفتن نبض مرض را تشخیص می‌داد، بلکه اگر نخی را به نبضی وصل می‌کردند، آن را می‌گرفت و بیماری را تشخیص می‌داد. گرچه ممکن است این قضیه اغراق باشد، ولی ایشان از نظر حدس بسیار قوی بوده است.*

درست یا غلط، می‌گویند روزی نخی را به دست گربه‌ای بستند و به‌عنوان اینکه مریض است، آن را به دست ابن‌سینا دادند و گفتند:« بیماری این مریض چیست؟» ابن‌سینا گفت:« داروی او دو سیر گوشت و دو موش است.» ***

(*) جشن‌نامه ابن‌سینا، ج ۲، ص ٤١٨.

(***) جشن‌نامه ابن‌سینا، ج ۲، ص ٤١٨.

[2] به ناراحتی خاص معده و پیچش روده، که ممکن است به انسداد روده منجر شود، قولنج گفته می‌شود. *** برای انسداد هیچ چاره‌ای نیست و

بیشتری داشته است. اما اینکه خداوند او را به مرض قولنج مبتلا کرد و بعد از یک هفته از دنیا رفت،[1] همان (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً) است. مگر تو نبودی که می‌گفتی من این مرض را درمان می‌کنم و کسی مانند من نیست، حال خودت را به همین مرض مبتلا می‌کنیم تا مردم بدانند که خود ابن‌سینا هم مانند

امروزه با عمل جراحی آن را درمان می‌کنند.

*** لغت‌نامه دهخدا، ماده« قولنج »:

« قولنج مرضی است دردناک معده را که با آن خروج فضولات بدن و باد، سخت و مشکل می‌شود. این کلمه معرّب است. (از اقرب‌الموارد)

دردی که غفلتاً در ناحیه شکم خصوصاً نواحی مجاور به قسمت‌های مختلف قولون‌ها حاصل شود و در صورت شدت ممکن است به مرگ منتهی گردد. عارضه قولنج به‌طورکلی مربوط به ضایعات قسمت‌های مختلف احشاء است؛ و ممکن است مربوط به عفونت یا سوراخ شدن آپاندیس باشد که در این صورت دردها بیشتر در ناحیه تحتانی راست شکم و حول‌وحوش ناف است؛ و ممکن است مربوط به انسداد کیسه صفراوی یا ضایعات کبدی باشد که باز دردها در طرف راست شکم و قسمت‌های زیر حجاب حاجز و نواحی ستون فقرات احساس می شود. همچنین قولنج ممکن است به‌سبب ناراحتی‌های رحمی و دردهای شدید آنی مربوط به قاعده (ماهانه) زنان و یا مربوط به ضایعات کلیوی باشد. در هر یک از انواع قولنج‌ها در صورت تشخیص ضایعه نام مربوط را می‌برند؛ مثلًا: قولنج کبدی، قولنج کلیوی، قولنج روده‌ای (که مربوط به انسداد یا تداخل قسمتی از روده باریک است)، قولنج کیسه صفرا و غیره. درهرحال قولنج با دردی شدید و ناراحت‌کننده همراه است. (فرهنگ فارسی معین)

منتهی‌الإرب قَولَنج و قَولِنج و قولِنج هم ضبط کرده و نویسد: "بیماری است روده را دردناک که به آن خروج ثفل و ریح دشوار باشد صاحب آن را." (منتهی‌الإرب)

به ضمّ اول و کسر لام، معرّب کولنج است که درد شکم و درد پهلو باشد. (برهان)»

[1] مجربات ابن سینا الروحانیة، ص ۱۳.

حباب و کف است و از خود هیچ ندارد که نتوانست خود را درمان کند.

مولانا می‌فرماید:

چون قضا آید طبیب ابله شود *** وان دوا در نفع هم گُمره شود

کی شود محجوبْ ادراک بصیر *** زین سبب‌های حجاب گول گیر

اصل بیند دیده چون اکمل بُوَد *** فرع بیند چون که مرد احول بود[1]

در اینجاست که وقتی حکم الهی می‌آید و بیمار می‌میرد، آن‌وقت طبیب‌می‌گوید راه درمان او به یادم آمد؛ این همان (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً) است.

امّا معرفتی که در پشت این قضیه است و اینکه مردم بدانند مبدأ از جای دیگری بود، همان (ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) است که برای آنها نفع دارد و باقی می‌ماند.

البته این برای آن کسی است که چشم بیدار داشته باشد و بخواهد پند و عبرت بگیرد؛ چراکه در آیه

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ٤٦٥.

شریفه می‌فرماید:

(وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ).[1]

«و چه‌بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند که مردم پیوسته بر آنها می‌گذرند و مشاهده می‌کنند، درحالی‌که از آن علامت‌های توحید حق عبرت نمی‌گیرند و اعراض می‌نمایند.»

باری، مقصود از اینکه خداوند از آسمان آب فرو می‌فرستد، همان فیض قدرت است؛ به‌عنوان‌مثال این کتابی را که بنده از روی زمین برداشتم و یا یک وزنه سیصدکیلویی را که یک وزنه‌بردار با یک ضرب بلند می کند، تخیل نیست و بالاخره به‌واسطه قدرت شخص است؛ معنای «زَبَد» و حباب و پُف انتساب این قدرت به «من» است که می‌گوییم: «من آن را برداشتم و اگر شما می‌توانید بیایید و بردارید.» اما چون این زبد باید از بین برود، یک میکروبی که باید هزاران برابر شود تا به چشم بیاید، وارد بدن او می‌شود و نمی‌تواند دست خود را بلند کند و مگسی

---

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵.

را از صورتش کنار بزند؛ و اثری از هالترها و وزنه‌های سیصدکیلویی باقی نمی‌ماند. این دیدگاه معنای (ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) است.

برداشت توحیدی از کیفیت شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هنگام وفات به همه درس عبرت می‌دهد و می‌گوید: ای مردم، ببینید آن علی که درِ خیبر را کند و خورشید را با اشاره‌ای برگرداند[1]، به چه روزی افتاده است! ای مردم، ببینید کسی‌که با عمروبن‌عبدود که یک بچه‌شتر را بر روی دست می‌گرفت درافتاد،[2] به چه وضعی افتاده است!

چون ابن‌ملجم شمشیر را سم داده و سم در بدن امیرالمؤمنین اثر کرده بود، نمی‌توانستند دست خود را بلند کنند و دیگران عرق پیشانی را با دستمال خشک می‌کردند، و آن‌قدر روی حضرت زرد شده بود که تشخیص داده نمی‌شد دستمال زردی که به

---

[1] الکافی، ج ٤، ص ٥٦٢؛ الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٢٤؛ من لا یحضره الفقیه، ج ١، ص ٢٠٣.

[2] الإرشاد، ج ١، ص ٩٧.

سر بسته بودند زردتر است یا صورت مبارک![1]

توحید، امام و غیر امام نمی‌شناسد و امیرالمؤمنین می‌گوید: این وضع من است که امام شما هستم؛ شما هم حساب خود را داشته باشید. علم من علم خداست؛ قدرت من قدرت اوست؛ حیات من هم حیات اوست؛ اگر به من نگاه کنید (فَيَذْهَبُ جُفاءً) است و همان علی که خورشید برمی‌گرداند را در خاک دفن می‌کنند و تمام می‌شود!

تفاوت در اینجاست که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به سرّ (ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) رسیده بود و لذا هنگامی که در خیبر را می‌کند، بر دشمن غلبه‌می‌کند،[2] نخل می‌کارد، چشمه و قنات حفر می‌کند،[3] در همه حال می‌گوید: «او» کرد و عملش را از او می‌بیند، ولی ما می‌گوییم: ما کردیم و از او نمی‌بینیم.

---

[1] الأمالی (مفید) ص ۳۵۲.

[2] شرح‌الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الأمالی (للصدوق) ص ۵۱۳؛ الإرشاد، ج ۱، ص ٦٣.

[3] الکافی، ج ۵، ص ٧٤؛ شرح نهج‌البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید) ج ۱۵، ص ١٤٧؛ الیقین، ص ۱۳۳؛ إرشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۰۵؛ علل‌الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۷.

تعلیم توحیدی امیرالمؤمنین در جنگ جمل به محمدبن حنفیه

در نبرد جمل به محمدبن حنفیه می‌فرمایند:

یا بُنَی، تَزولُ الجبالُ و لا تَزَلْ؛ عَضَّ علَی ناجِذِكَ؛ أعِرِ اللهَ جُمجُمَتَكَ؛ تِدْ فی الأرضِ قَدَمَتكَ؛ أرمِ بِبَصرِكَ أقصَی القوم و غُضَّ بَصَرَكَ.[1]

«ای نور دیده، پسرک من! اگر در جنگ کوه‌ها از جا کنده شد، تو ثابت قدم باش؛ دندان‌هایت را بر هم بفشار و کاسه سرت را به او عاریت سپار (به نحوی که تصور کنی جمجمه و مغز سر نداری و عاریه به دست خداوند است)؛ قدم‌هایت را چون میخ بر زمین بکوب؛ (جلوی پای خود را مبین، بلکه) چشم خود را بر آخر جمعیت بینداز (و دیگر وجودی در مقابل خود مبین تا موجب ترس و وحشت تو گردد.)»!

حضرت فنون جنگی و کیفیت مواجهه با دشمن را به فرزندشان تعلیم می‌دهند[2] و در ادامه همه این

---

[1] المناقب، ج ۳، ص ۱۵۵؛ نهج‌البلاغة (عبده) ج ۱، ص ٤٣.

[2] امروزه تمام جنگ‌ها براساس نامردی است. با فشردن ماشه یک موشک، کوچک و بزرگ، زن و مرد منطقه‌ای را از بین می‌برند. زمان سابق نامردی نبود؛ اگر کسی شمشیر داشت، طرف مقابل هم شمشیر داشت؛ اگر فردی

مطالب به اصلِ (ما يَنْفَعُ النَّاسَ) توصیه می‌کنند و می‌فرمایند:

واعلَم أنّ النّصرَ مِن عِند اللَه سبحانه؛[1] «**بدان که نصرت و پیروزی فقط از جانب خدای سبحان است.**»

حضرت در اینجا به محمدبن‌حنفیه می‌فرمایند: باید بدانی که بالا و پایین رفتن شمشیر تو و حرکت اسبی که تو را به جلو می‌برد، با قوّه و قدرت چه مبدئی است؛ این نکته مراد از همان (ما يَنْفَعُ النَّاسَ) در آیه شریفه است.

تمام علوم و افعال ما، تمام ارزش‌ها، قدرت‌ها و آنچه در عالمِ وجود خودنمایی می‌کند، همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) است که دارای دو جنبه است: اول جنبه باطل و انتساب به فاعل؛ دوم جنبه حق و انتساب به مبدأ. ما همیشه جنبه فاعلی و مباشر را می‌بینیم و جنبه انتساب به مبدأ را مشاهده نمی‌کنیم؛ فرق بین عارف و جاهل در این است که جاهل کف

سوار بر اسب بود، طرف مقابل نیز سوار بود و شخصی که قوی‌تر بود یا فنون بیشتری داشت، پیروز می‌شد.

[1] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱؛ سفینةالبحار، ج ۲، ص ۳۸۰، به نقل از بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۱۷٤.

را و عارف ماء را می‌بیند.

فرد جاهل در هر قضیه‌ای از امور زندگی خود کفی را می‌بیند که بعد از مدتی از روی آب کنار می‌رود. من‌باب‌مثال رئیسی را پیدا می‌کند و با او رفیق می‌شود و به او پول و پلو می‌دهد تا کارش را راه بیندازد؛ اما ناگاه می‌بیند آن رئیس را عزل می‌کنند و پست دیگری به او می‌دهند.

توجه صِرف به ظاهرِ هرچه که در این عالم وجود دارد، توجه به «زَبَد» و حبابِ از بین رفتنی است، و این سزای کسی که از اول «زبد» دیده و به بیراهه رفته است، درحالی‌که خداوند انسان را به دیدن واقعیت امر می‌نماید.

باری، مراد از نور علم نیز در این کلام امام صادق علیه‌السّلام که می‌فرمایند:

«**لَیسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ**»، همان (بِما یَنْفَعُ النَّاسَ) در آیه شریفه است؛ این مرتبه اول از معنای کلام امام صادق علیه‌السّلام است.

بنابراین، مطالبی را که فرامی‌گیریم اعم از طب، هندسه، معماری، فقه و فلسفه علم نیست، بلکه

محفوظاتی است که در ذهن ما جمع‌آوری می‌شود زیرا این علوم یک پدیده ظاهری است که برای انسان روشن می‌شود و دیگر جنبه انکشاف از واقع ندارند، درحالی‌که حقیقت علم آن چیزی است که در زیر این پدیده نهفته است و آن عبارت از نوری است که مِن اللَه و مِن المَبدءِ نَزَلَ إلینا.

إن‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند متعال چشمان ما را بصیر و بینا کند و به حقّ محمد و آل محمد حقیقت علم و نور توحید را که ازبین‌برنده همه شکوک، تشویشات، اضطرابات است، برای ما روشن نماید.

اللَهمّ صلّ علَی محمدٍ و ال محمد